

نقد و بررسی احوال و مناسبات دو شیخ صفوی (خواجه علی و شیخ ابراهیم)

علی سالاری شادی

دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

alisalarishadi@yahoo.com

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا ۰۲۷۱-۲۰۰۸) - سال ۱۶ شماره ۶۳ - صفحه ۳۱۷-۲۹۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۲۴. تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۵/۲۷

چکیده

در احوال خاندان صفوی از مرگ صدرالدین تا ظهور جنید از دو شیخ صفوی بنام خواجه علی و شیخ ابراهیم یاد شده است. منابع صفوی و غیر صفوی از جمله منابع تیموری مطلب در خوری در احوال آن دو ندارند. اما محققان معاصر به دلایلی تلاش ورزیده اند که برای آنها اقدامات و فعالیت هایی تعریف نمایند. حال این نوشته در صدد است تا چرایی این موضوع و همچنین نوع و ماهیت اقدامات و فعالیت های این شیوخ را به بحث گذارد که آیا علی رغم ادعاهای محققان معاصر، آنها صاحب داعیه و یارگیری و سرپرستی نهضت و طریقتی را برعهده داشته اند؟ آیا شواهد و قراینی دال بر ادعاها وجود دارد؟ و همچنین عمده فعالیت و اقدامات آنها حول چه محوری بوده است؟ با این وصف، در راستای پاسخ به این سوالات، نوشته پیش رو به ناچار دو رویکرد نقد گونه خواهد داشت. اول بازیابی و بازسازی جایگاه و موقعیت واقعی این دو عضو خاندان صفوی؛ دوم اینکه این جانمایی و بازسازی، ناخود آگاه با پاره ای از مطالب محققان معاصر که برای آنها وظایف و تعاریف خاصی را مطرح کرده اند، متفاوت و حتی در مواردی متضاد خواهد بود.

واژگان کلیدی: خاندان صفوی، خواجه علی، شیخ ابراهیم، مورخان صفوی، محققان معاصر.

مقدمه و طرح مسأله

در فاصله مرگ صدرالدین صفوی تا ظهور جنید، در توالی و ترتیب خاندان صفوی از خواجه علی و شیخ ابراهیم یاد کرده اند که از آنها اطلاعاتی اندک، که آن هم خالی از تحریف و جعل نیست، در دست است. این آگاهی های ناچیز بیشتر از منابع صفوی است. حال با این وصف، در این مقطع وضعیت و موقعیت خاندان صفوی چگونه بود؟ آیا خواجه علی و شیخ ابراهیم فعالیت و اقدامات خاصی در راستای طریقت و نهضت صفوی انجام داده اند؟ حال اگر صفویان صاحب نهضت و یا داعیه ای بودند، در این برهه باید اطلاعات بیشتری از آنها در دست باشد، پس در آن صورت، سکوت منابع صفوی و غیر صفوی را چگونه باید توجیه کرد؟ چرا در آن عصر پر آشوب پس از تیمور، از این نهضت ادعایی هیچ تلاشی به ظهور نرسید؟. حال از سوی دیگر؛ محققان معاصر، ظهور حاکمیت صفوی را از درون نهضت و یا طریقت دور و دراز صفویان توجیه و تبیین کرده اند؛ در ادامه آن، بناچار تکالیف و اقداماتی برای این دوشیخ صفوی متصور شده اند که با توجه به سکوت منابع صفوی و غیر صفوی، در تضاد و تناقض است.

در ضمن تا کنون در خصوص این دوشیخ گمنام خاندان صفوی تحقیق خاصی جز اشارات منابع صفوی و یا مطالب کلی محققان معاصر تحقیقی صورت نگرفته است، اما باید خاطر نشان نمود که پور محمدی املشی در خصوص شیخ ابراهیم صفوی مقاله ای تحت عنوان «مرشد گمنام» دارد که فاقد نکته جدید و خاصی است، جز اشاره مفصل به حکومت ها و نهضت های معاصر ابراهیم که آن هم خالی از تناقض نیست (پور محمدی املشی، نصرالله؛ زیلاب پور، ۱۳۸۷، صص ۳۵-۵۵). حال این نوشته در صدد است تا موارد و مسائل مطرح فوق را به بحث بگذارد.

خانندان صفوی پس از صدر الدین تا ظهور جنید در گمنامی خاصی فرو رفته اند؛ مورخان صفوی علی رغم تلاش فراوان، جز بیان یک و دو داستان جعلی و چند بیت شعر در ترجمه احوال مشایخ آنها در این مقطع متذکر نکته خاصی نشده اند. هر چند در ابتدا باید تأکید کرد که صدرالدین پدر خواجه علی، در راستای کسب منافع خانندان صفوی گام های اساسی بر داشت، اما اینکه وی رهبر طریقتی به نام صفوی باشند، به جد محل انکار و تردید است (در باره تفصیل بیشتر از احوال صدر الدین نک: سالاری شادی، ۱۳۸۸، صص ۶۷-۱۰۰). به احتمال قوی، طریقتی بنام صفوی وجود خارجی نداشته است و آن بیشتر ساخته و پرداخته پسینی ناشی از ظهور حاکمیت صفوی و اغلب بر داشت آزاد محققان معاصر است. با تشکیل حاکمیت صفوی و در راستای تبیین آن، نا خود آگاه ذهن عده ای از متأخرین و محققان معطوف به طریقتی بنام صفوی شد، در حالیکه منابع صفوی نیز چنین ادعایی را مطرح نکرده اند و صرفاً با عباراتی کلیشه ای و معمول خود از مشایخ عظام و کرام و دارندگان سجاده تقوی که به تربیت عباد و خلائق می پرداخته اند و درگاه فلک اشتباه آنها مملو از خلائق آستان بوس بود، یاد نموده اند (امینی هروی، ۱۳۸۶، صص ۲۶؛ خواند میر، ۱۳۶۲، ج ۴، صص ۴۱۸-۴۲۰؛ جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴، صص ۲۳، ۳۳، و...).

مورخان صفوی بخاطر بنای همان بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی، با اغراق از مریدان بی شمار آنها یاد می نمایند که هیچ نام و نشانی از آنها در دست نیست. محققانی مانند سیوری و زرین کوب بطور معمول خود، گاهی از خلفای بی شمار آنها در مناطق مختلف یاد کرده اند، در حالیکه سند و مدرکی ارائه نمی دهند (سیوری، ۱۳۶۳، صص ۱۰؛ زرین کوب، ۱۳۶۷، صص ۶۴). این محققان از نکته عمده ای غفلت نموده اند و آن اینکه مورخان صفوی هیچ از طریقتی بنام صفوی یاد نکرده اند، اما سابقه مرید پروری و مرید داری این خانندان را به چندین نسل قبل از صفی الدین اردبیلی بازگردانده اند؟! مثلاً امینی هروی در وصف حال محمد پسر عیوض (از اجداد صفی الدین) که به زعم ادعای منابع صفوی توسط جنیان

رپوده شد وپس از هفت سال باز آمد، نوشته است: «زمره مریدان نزد او دویدند واز او شرح احوال و وقایع غیبتش را در مدت هفت سال پرسیدند». (امینی هروی، همان، ص ۵) معنای این عبارت آن است که صفویان مدتها و چند نسل پیش از صفی الدین نیز صاحب مریدانی بوده اند. با این وصف مرید پروری و مریدداری در این خاندان سابقه طولانی داشته و به نوعی سنت بوده است که در آن صورت، ربطی هم به شیخ صفی الدین و طریقتی منسوب به وی ندارد. حال با توجه به این ادعای منابع متقدم صفوی، تکلیف شیخ صفی الدین بعنوان بنیانگذار طریقت صفوی چیست؟ در این موارد تضاد و تناقض های چشمگیری وجود دارد. گذشته از آن در کتاب صفوه الصفا نکته ای دال بر وجود طریقتی بنام صفوی مطرح نیست. امینی هروی و سایر مورخان عصر صفوی نیز در بر شمردن نسب طریقتی شیخ صفی آن را به جنید بغدادی رسانده اند و از اینکه او واضع طریقتی مستقل بنام صفوی باشد، مطلبی نگفته اند (همان، صص ۲۲-۲۳؛ خواند میر، همان، ج ۴، صص ۴۲۱ به بعد؛ جهانگشای خاقان، همان، ص ۵ به بعد). مثلاً آنها با ابهام در باره جانشینی صدرالدین می نویسند: «آن حضرت به دستور پدر هدایت اثر مسند ارشاد نشانندند» (امینی هروی، همان، صص ۲۵-۲۶). از سوی دیگر، حداقل طریقی دارای قالب، شیوه و روش خاص، مراکز و حلقه های مختلف با وجوه افتراق و تمایز از سایر طریقت ها هستند و یا دارای شیوخ متنفذ و تأثیر گذارند که هیچکدام از آنها در این طریقت وجود ندارد. همچنین صفویان نوشته ای که منعکس کننده طریقتشان باشد، تألیف نکرده اند که بتوان حداقل بر اساس آن طریقت صفوی را تبیین کرد. در واقع طریقت (ادعایی) صفویان از هیچ ویژگی خاصی بر خوردار نیست تا در دسته بندی طریقت های لحاظ شود. حال با این مقدمه به احوال و مناسبات این دو شیخ صفوی پرداخته خواهد شد.

خواجه علی (۸۳۲-۷۹۳)

الف: احوال و مناسبات

در باره چرایی و چگونگی جانشینی خواجه علی اطلاعات در خوری در دست نیست و بطور مشخص معلوم نیست که منظور از جانشینی او، که منابع صفوی و محققان معاصر مطرح کرده اند، چیست؟ صدرالدین نه دانش و مقام علمی خاصی داشت و نه دارای پایگاه و جایگاهی در تصوف بود، جز اینکه صاحب همان بقعه، املاک و زمین های بیشمار دیگر بود. با این وصف جانشینی خواجه علی چه معنایی دارد؟. مثلاً امینی هروی می نویسد: «بعد از توجه والد ولایت منقبت، بر مسند شیخ الاسلامی ورتبه عالی مقامی نشست» (امینی هروی، ص ۳۳). این عبارات مبهم و حاوی مفهوم واضحی نیست که بتوان آن در راستای طریقت تفسیر کرد. عبارات «شیخ الاسلامی ورتبه عالی مقامی» چه تفسیری را بر می تابد؟. حاصل کلام این که خواجه علی، جانشین صدرالدین به معنای صوفیانه نمی تواند باشد، بلکه نهایت موضوعی درون خاندانی است که نباید اهمیت خاصی داشته باشد. او در واقع متولی همان بقعه خانوادگی و املاک بی شمار بود نه چیزی دیگر.

در ابتدا باید خاطر نشان کرد که منابع درخصوص این دو شیخ (خواجه علی و ابراهیم) به سه دسته کلی قابل تقسیم بندی اند. ۱- منابع متقدم غیر صفوی؛ ۲- منابع عصر صفوی. ۳- نوشته های محققان معاصر.

بطور کلی درباره تاریخ خاندان صفوی تا حد زیادی باید منابع صفوی را کنار نهاد، چرا که مطالب آنها نه تنها قابل اعتناء و اعتماد نیستند، بلکه مملو از بزرگنمایی و سوگیری اند و روند منطقی حوادث را بدرستی به دست نمی دهند. بنای تحقیق صرفاً بر منابع صفوی غیر محققانه خواهد بود. اما محققان معاصر ضمن مبنا قرار دادن منابع صفوی (حتی بدون تفاوت گذاری آنها) نه تنها به تکرار مطالب بعضاً داستانی آنها همت گماشته اند، بلکه

با اغراق‌ها و اجتهادهای خاص مواردی را به آن افزوده اند که حتی به ذهن صفویان نیز خطور نکرده بود.

مقطع زمانی خواجه علی (۸۳۲-۷۹۳) مقارن اوج قدرت تیمور، حاکمیت میرانشاه و فرزندان، حکومت شاهرخ، جلاریان و قوینلوها در آذربایجان است. آذربایجان سرزمین دور افتاده‌ای نبود که مورخان پا به رکاب تیموری از اوضاع آن بی‌خبر باشند. این منطقه حداقل یکی از گذرگاه‌های لشکرکشی‌های تیموری بود. با این حال در این میان از خواجه علی و احوال او یادی نشده است. البته لزومی هم نداشته است، چرا که تأثیر گذار و یا منشاء حادثه‌ای نبوده است تا مورخان از وی یاد نمایند. نکته قابل توجه اینکه منابع تیموری به اندازه کافی تصوف‌گرا و صوفی‌دوست بوده‌اند که آنها را فراموش ننمایند. حال چنانچه خواجه علی اهمیت و یا منشاء اقدامی بود از وی یاد می‌کردند. این منابع از خواجه علی نکته‌ای را بیان نکرده‌اند، بلکه بطور غیر مستقیم در حین حضور حکام و امرا در بقعه شیخ صفی از خواجه علی بعنوان متولی بقعه و نه در ارتباط با چیزی دیگر از وی ذکری نموده‌اند. مورخان تیموری در ذیل سال ۸۲۳ از زیارت شاهرخ از مقبره صفی‌الدین یاد می‌نمایند که در آن حین به برکت صحبت خواجه علی نیز نائل آمد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۷۲۹؛ سمرقندی، ۱۳۷۲، ج ۲/دفتر ۱، ص ۲۸۲). سمرقندی نیز از حضور علا‌الدوله پسر سلطان احمد جلایری در اردبیل که با پدرش مخالفت ورزیده بود، یاد کرده است که به صحبت خواجه علی رسیده بود (سمرقندی، همان، ص ۲۶۹). این نیز استثنایی نیست تا برداشت خاصی از آن تلقی گردد. اغلب حاکمان تیموری برای ابراز حسن اعتقاد خود مکرر به زیارت مقابر و مراقد می‌شناختند (حافظ ابرو، همان، ج ۴، صص ۷۱۷-۷۱۸). این نهایت اطلاع منابع تیموری از خواجه علی است که حاوی هیچ نکته خاصی نیست.

گذشته از موارد مذکور، منابع عربی از خواجه علی که با خدم و حشم فراوان از شام به فلسطین واز آنجا راهی حج شد و در حین بازگشت در قدس درگذشت، یاد کرده

اند(مزاوی، ۱۳۶۸، ص ۱۷۹). در این میان با تأکید فراوان بر خدم وحشم او، تنها از او بعنوان شیخ صالح وعابد، بدون ذکر نکته ای دیگر، یاد شده است. در آن منابع لحن تعریف و تمجید بخصوص در حق کسی که غریب و زائر باشد، به چشم می خورد. او در سال ۸۳۶ در قدس شریف در گذشت.

این نهایت اطلاع از خواجه علی در منابع تیموری ومعاصر او است. در متون عرفانی وصوفیه و منابع تاریخی دیگری چون تاریخ دیاربکره هیچ اشاره به خواجه علی نشده است، کما اینکه در فاصله ضعف تیموریان وبرآمدن قرا قوینلوا که اوضاع بس آشفته بود، از وی خبری نیست. این منابع تیموری ومعاصر خود سند گویا یی بر بی اهمیتی صفویان در این مقطع است. این فقدان اطلاعات خود بهترین اطلاعات است.

با این حال، در فاصله (سنوات ۷۹۳-۸۳۲) یعنی در طول ۳۹ سال خواجه علی روزگار را چگونه می گذرانید؟ آیا بر حسب ادعای محققان امروزی، خواجه علی با قدرت ونفوذ تمام در صدد تداوم نهضت (موهوم وخیالی) صفوی بود(مزاوی، همان، ص ۱۲۹). در حالیکه با توجه به احوال صفی الدین و صدرالدین و وضعیت خواجه علی اینان صاحب طریقت ویا در صدد نهضت سازی علیه حاکمیت های عصر نبودند. نشانه ای از اینکه خاندان ملاک وفئودال صفوی، انگیزه خاصی برای مقابله با حاکمیتها داشته باشند، در دست نیست. همچنین سند ویا مدرکی ولو اشاره ای کوتاه، دال برآنکه صفویان در صدد پیوند و همبستگی با نهضت های صوفیه و سایر مخالفان حاکمیت های عصر بوده اند، وجود ندارد. این کارنامه سازی وادعا ها درست نیست. این ادعاها در آثار سیوری، مزاوی، شیبی، رویمر و... به وضوح دیده می شود. مثلاً شیبی با پذیرش قطعی نهضت داعیه خواه صفوی می نویسد: «پیداست که قدرت شاهرخ ومنکوب شدن جنبشهای صوفیه در زمان ابراهیم (وارث خواجه علی) باز هم جنبش صفویان را تا فرصتی دیگر به

تأخیر انداخت» (شیبی، ۱۳۷۴، ص ۳۷۹). بس جای شگفتی است که این نویسندگان از جنبشهای دیگر یاد می کنند تا نهضت و یا جنبش صفویان را اثبات نمایند .

خواجه علی با توجه به ثروت و مکننت میراثی پدر، ضمن حفظ آن، احتمال قریب به یقین در سایه خانقاه خانوادگی در هیئت شیخی صالح و عابد روزگار می گذراند. او با نهضتی مناسبات نداشت و در صدد ایجاد نهضت و جنبشی هم نبود بلکه فارغ از دنیای سیاست، در صدد حفظ مقام و موقعیت اقتصادی خود بود.

از فحوای زندگانی او دو نکته بدست می آید. ۱- حفظ زندگی اشرافی و فئودالی با اتکا به املاک و ثروت فراوان در پناه همان خانقاه و بقعه؛ ۲- عدم هر گونه درگیری با حاکمیت های عصر و دوری از هرگونه ارتباط باهر جنبش مردمی و عامیانه که بر موقعیت او تأثیرگذار. نتیجه اینکه خواجه علی ادعایی و یا اندیشه و ایده ای نداشت و چنین وظایفی را برای خود لحاظ نکرده بود. او چرا باید در صدد و تدارک نهضت باشد؟ او چه اهداف و ایده های سیاسی و اجتماعی و یا حتی مذهبی داشت که می توانست ارائه نماید؟! بر فرض صحت، برنامه، حوزه نفوذ و تأثیر و داعیه خواجه علی چه بود؟. منابع صفوی نیز چنین اقداماتی را برای او تصور و تعریف نکرده اند. در این مقطع نوربخشیه، حروفیه و مشعشیان تحرکات و اقداماتی دارند که مکرر توسط مورخان عصر بازگو شده است، در حالیکه از صفویان هیچ خبری نیست.

الف: افسانه مناسبات خواجه علی و تیمور (نقد ورد آن)

منابع صفوی که با حساسیت خاصی در صدد پر بار نشان دادن زندگانی اعضای خانواده صفوی هستند، در مورد خواجه علی دستی کاملاً خالی دارند. لذا به ناچار برای جبران این خلاء، داستان عجیب و غریبی در باره مناسبات خواجه علی با تیمور با رویکردی ماورایی در جغرافیایی وسیع از رود جیحون تا رود خانه دزفول و تا بقعه صفی

الدین جعل و اختراع کرده اند. این داستان شمول زمانی بلندی به درازای زندگانی سیاسی و نظامی تیمور دارد و در صدد است تا موفقیت تیمور را ناشی از توجه التفات گونه خواجه علی بداند. جالب است به طور ناخود آگاه مورخان و داستانسرایان صفوی بر اساس قاعده و سنت مرسوم این خاندان و برخلاف محققان امروزی، تأیید و مناسبات حسنه با حاکمیت ها و نه مخالفت با آنها را از اقدامات و وظایف شیوخ صفوی بر شمرده اند.

خلاصه آن داستان این است که تیمور در کنار رود جیحون تازیانه اش در آب افتاد، ناگهان شیخی بر آب ظاهر شد و تازیانه را به او بازگرداند، این دیدار یک بار دیگر در کنار رود خانه دزفول تکرار گردید. آن شیخ ناشناس باز وعده دیدار دیگری به تیمور داد که آن نیز در حین بازگشت تیمور از آناتولی و پس از غلبه بر بایزید عثمانی رخ نمود. تیمور به محضر خواجه علی رسید و مقهور کرامات عجیب او گردید و متوجه شد که این همان شیخ، سواحل رود های جیحون و دزفول است! تیمور نیز به تلافی این خوش خدمتی ها و در پاسخ به درخواست خواجه علی که آزادی اسیران رومی را از او خواستار شد، با خضوع تمام پاسخ مثبت داد (در مورد تفصیل این داستان نک: جهانگشای خاقان، همان، صص ۲۳-۳۳؛ ابن ابدال زاهدی، ۱۳۴۳، صص ۴۵-۵۵). آن اسیران آزاد شدند و برای هر یک از اویماقات آنها خلیفه و پیری تعیین گردید و اینان همان صوفیان روملو بودند (جهانگشای خاقان، همان، صص ۳۳؛ ابن ابدال زاهدی، همان، صص ۴۸). در حالیکه به هیچ وجه قبیله قزلباش روملو ربطی به این واقعه ندارد. ناگفته نماند در این داستان موضوع واگذاری زمین و وقف به خاندان صفوی هم مطرح شده است که استرآبادی و ابن ابدال زاهدی چند قرن بعد، از آن وقف و وقف نامه یاد کرده اند (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶، صص ۲۴؛ ابن ابدال زاهدی، همان، صص ۴۶). حتی در این داستان جعلی صفویان از حکومتها ولو تیمور تمنای ملک و زمین دارند. اینان مدیون عطا و بخشش سلاطین بودند، حال چگونه می توانستند به مخالفت با آنها بر خیزند و نهضت ایجاد نمایند. حاصل کلام این داستان آن شد

که موفقیت تیمور در گروه توجه خواجه علی بود. در منابع متقدم صفوی چون فتوحات شاهی و یا حبیب السیر این داستان نیامده است و در پاره ای منابع آن را به صدرالدین نسبت داده اند. ظاهراً این داستان برای نخستین بار در کتاب نقلی گونه جهانگشای خاقان آمده است. انکار و رد این داستان چندان مشکل نیست. کما اینکه کسروی نیز آن را بگونه ای رد نموده است (کسروی، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۸۰۶). بهر حال نتیجه ملموس این داستان حکایت از آن دارد که صفویان با حاکمیت تیمور مشکلی نداشتند و شیخ صفوی به تمام و کمال در خدمت تیمور و فتوحات خشونت بار بوده است. در عصر صفوی نه تنها این مناسبات حسنه انکار نشد بلکه بر آن نیز تأکید گردید. هر چند این داستان دروغ و جعلی بیش نیست، اما علی رغم آن برای محققانی که کم بیش به نهضت و طریقت صفوی باور دارند، از وجوه گوناگون از اهمیت زایدالوصفی برخوردار است چرا که برای تحلیل‌های فرضی خود به بخشی از آن نیاز دارند. در حالیکه همین مناسبات حسنه با تیمور، نهضت ادعایی صفوی را به چالش می کشاند. با این حال موارد و نکات ذیل نیز می تواند از جمله دلایلی بر رد و نقد آن باشد.

۱- مورخان تیموری که در رکاب تیمور بوده اند و لحظه لحظه ورود و خروج او را به شهرها ثبت کرده اند حتی به گذر او به اردبیل پس از فتح آنکارا اشاره ای ندارند (شامی، ۱۳۶۳، صص ۲۷۶-۲۷۷). خواند میر از حضور یک ماهه تیمور در ربیع الاول سال ۸۰۴ در حدود نخجوان، گنجه و بردع خبر داده است و در ضمن آورده است که امیر زاده محمد سلطان از اردبیل گذشت و در گنجه به تیمور پیوست (خواند میر، همان، ۵۰۲/۳؛ سمرقندی، همان، ج ۱/دفتر، ۲/ص. ۸۹۶). حال چگونه به گذر شاهزاده تیموری به اردبیل اشاره شده است، اما از حضور تیمور یادی نکرده اند؟! مورخان تیموری به گذر تیمور از اردبیل به قراباغ به سال ۸۰۲ یاد نموده اند (حافظ ابرو، ۸۸۵/۲؛ سمرقندی، همان، ج ۱/دفتر، ۲/ص. ۸۲۳) که به هرحال به قبل از نبرد آنکارا باز می

گردد. در سال ۸۰۶ پس از نبرد با بایزید از حضور تیمور نه در اردبیل بلکه در «حوالی اردبیل» یاد کرده اند که در آن تیمور، امیر زاده عمر را به حاکمیت ممالک عراق عجم، آذربایجان، اران و موغان منصوب کرد (حافظ ابرو، ۲/۱۰۱۸-۱۰۱۹؛ سمرقندی، ۱/دفتر ۲/ص ۱۰۰۱). در نهایت در این میان هیچ خبری از خواجه علی و آن دیدار نیست.

۲- مرگ صدرالدین در سال ۷۹۳ اتفاق افتاده است، پس به ناچار واقعه دیدار تیمور و خواجه علی در رود جیحون باید پس از آن باشد. اما از نوشته جهانگشای خاقان به صراحت استنباط می گردد که آن دیدار در اوایل کار تیمور بوده است (جهانگشای خاقان، همان، ص ۲۳ به بعد). چرا که به زعم او فتوحات تیمور بخاطر بذل عنایت خواجه علی بوده است. در حالیکه این نادرست است. در آن تاریخ (پس از سال ۷۹۳) یورش ۳ ساله و ۵ ساله تیمور نیز اتفاق افتاده بود (میر جعفری، ۱۳۶۹، صص ۲۸ به بعد). تیمور مدتها قبل از دیدار با خواجه علی اقلیم های سه گانه را فتح کرده بود و نیاز به خشت اندازی کرامات گونه خواجه علی نبود.

۳- چون ظاهراً پاره ای از منابع صفوی این دیدار را بعید دانسته اند، با دخل و تصرف تاریخ واقعه را به گذشته برده اند تا حساب درست و راست آید و آن را به تیمور و صدرالدین (نسبت داده اند) غفاری قزوینی، ۱۳۴۳، ص ۲۶۱؛ جنابدی، ۱۳۷۸، ص ۹۰، قمی، ۱۳۵۹، ج ۱، ص ۳۲-۳۳) که این خود نشان از سر در گمی مورخان صفوی در رفع مشکل ساختاری این دیدار جعلی است.

۴- بعضی از منابع نسبتاً معتبر صفوی مانند جواهر الاخبار هیچ اشاره ای به این وقایع ندارند و یا سیفی قزوینی حتی از خواجه علی ذکری نکرده است. اما منابع متأثر از جهانگشای خاقان همان مطلب را تکرار کرده اند (ابن ابدال زاهدی، همان، ص ۴۹-۴۵؛ عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳، صص ۲۲-۲۴). همانگونه که آمد، پاره ای از منابع آن را هم به صدرالدین و هم خواجه علی نسبت داده اند. اما اسکندر بیگ منشی با سردر گمی به هردو

یعنی صدرالدین وهم خواجه علی اشاره می کند، اما صحت آن را مورد خواجه علی تأیید می نماید. شگفت آنکه اسکندر بیگ منشی وجود این داستان را در کتب صفوی (قبل از خود) منکر شده است (اسکندر بیگ، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۵). در حالیکه ادعای او نادرست است، چرا که همین موضوع در کتاب جهانگشای خاقان و تاریخ جهانی آرا غفاری قزوینی، که از منابع اسکندر بیگ بوده اند، آمده است. همین ادعای اسکندر بیگ، کسروی را نیز به خطا انداخت. کسروی نیز به تبعیت از اومی نویسد: «در تاریخ های صفوی پیش از زمان شاه عباس هرگز اشاره ای به چنین وقایع نشده چنانکه اسکندر بیگ ترکمان که گویا نخستین کسی است که افسانه ملاقات امیر تیمور را با خواجه علی در کتاب خود آورده است» (کسروی، همان، ج ۲، ص ۸۰۶).

این داستان شاید فی نفسه اهمیتی ندارد و انکار آن هم چندان دشوار نیست، اما مساله مهم این است که تعداد زیادی از محققان جدید همین داستان جعلی و غیر واقعی را به شکل مستقیم و غیر مستقیم مبنای تحلیل های خود قرار داده اند و از آن نتیجه گیری هایی کرده اند. اینان ظاهراً برای فرضیات خود به این داستان نیاز داشته اند. هینتس، شیبی، مزای، یوسفی جمالی، سیوری، رویمر و... یا آن را پذیرفته اند و یا آن را مبنای پاره ای از تحلیل های خود برای پر اهمیت جلوه دادن صفویان قرار داده اند. مثلاً مزای می نویسد: «در زمان خواجه علی کار طریقت بالا گرفت و شیوخ صوفی به قدری قدرت و نفوذ پیدا کردند که از تیمور سخت کش تقاضای آزادی بعضی از اسرایی را نمودند که او پس از پیروزی بر سلطان بایزید در جنگ آنقره در سال ۸۰۴ / ۱۴۰۲ از آناتولی با خود آورده بود. نکته مهم در این میان این است که این اسراء مریدان این طریقت بوده اند و وقتی که آزاد شدند به وطنشان آناتولی با نمایندگان (خلفا) که برای رفتن با آنها انتخاب شده بودند، برگردانده شدند و به آنها گفته شد که: رفت و آمدتان را کم کنید چرا که ظهور مذهب واقعی اثنی عشری نزدیک است و شما باید آماده فداکاری باشید» (مزای، همان، ص ۱۲۹). به نظر

چنین تحلیلی سطحی برپایه داستانی جعلی و این همه نتایج شگفت آور، حیرت انگیز است. در ضمن یک دو سطر آخر نوشته مزایای دقیقاً رونویسی از جهانگشای خاقان است (جهانگشای خاقان، ص ۲۳ به بعد). سیوری که پایه نوشته اش بر کتاب اسکندر بیگ استوار است، همان مطالب و تحلیل های او را تکرار کرده است. هرچند او در ابتدا می گوید کسروی و هورست این داستان را رد کرده اند، اما بادو پهلو گویی خاص خود، دیدار خواجه علی و تیمور را پذیرفته است. او با توجه به همان فضای داستانی، در آخر با اشاره به دیدار شاهرخ از بقعه صفی الدین اردبیلی می نویسد: «اما دیدار وی (شاهرخ) از خواجه علی بویژه از آنجا که طریقت صفویه در آن زمان تمایلات آشکار شیعی داشت، جالب توجه است» (سیوری، همان، ص ۱۲). در واقع سیوری از این داستان دو نتیجه گرفت: اول تأکیدی مجدد بر وجود طریقت صفوی؛ دوم تمایلات آشکار شیعی این طریقت. ناگفته نماند که هینتس نیز این داستان را پایه تحقیق و تحلیل خود قرارداد و آن را پذیرفته است (هینتس، ۱۳۶۲، صص ۵، ۸۵، ۱۲۲). بهرحال محققان معاصر این داستان جعلی را تا حدی راست شمرده اند و آن رامبنای تحلیل و استنتاج های خود قرار داده اند (در مورد نمونه هایی نک: مزای، ۱۲۹-۱۳۰، سیوری، ۱۲-۱۴، هینتس، ۱۳۶۲: ۱۲۲، ۸۵، ۱۵، ۵، شبیبی، ۱۳۷۴: ۳۷۷ به بعد؛ یوسفی جمالی، ۱۳۷۲، ص ۵۷ به بعد). این نوع تحلیل و نگرش ها خود موجب تحریف و آشفتگی بیشتر درخصوص سوابق و پیشینه خاندان صفوی شده است. تحلیل های شبیبی بر مبنای این داستان، داستان درازی دارد. او مدعی است: اینکه تحولی در نهضت صفوی اتفاق افتاد و آنها دارای فداییانی شدند و همین اسراء هسته سپاه قزلباش را به وجود آوردند. در نهایت می نویسد: «می توان از بررسی حوادث (ملاقات خواجه علی با تیمور، آزادی اسرای روم و...) چنین نتیجه گرفت که این اسیران آزاد شده در آن ایام داعی و فدایی صفویه و ضمناً جاسوس تیمور در بلاد روم بودند» (شبیبی، صص ۳۷۷-۳۷۸). حال فدایی صفویی و جاسوس تیمور چه معنا و مفهومی یا سنخیتی

با هم دارند؟! رویمر در مجموع این داستان را هر چند با درنگ می پذیرد. اومی نویسد: «گویا تیمور خواجه علی رهبر وقت طریقت صفوی را مورد تفقد و تأیید قرار داد او با کرامات خود احترام و اعجاب تیمور را برانگیخت، از این رو تیمور بنا به خواهش او سی هزار اسیر جنگی را که از آسیای صغیر همراه آورده بود به وی بخشید اینان اجداد ترکمنان بودند که یک قرن بعد هنگام تشکیل دولت صفوی حضور داشتند» (رویمر، ۱۳۸۵، ص ۲۰۶). رویمر پس از این نظریه پردازی قطعی، با تشکیک مقداری حرف خود را تعدیل می کند (همان).

همچنین در ناملايمات عصر پس از مرگ تیمور تا ظهور قراقوینلو ها و قتل و غارت‌های فراوانی که در آذربایجان رخ داد، از خواجه علی و نهضت او خبری نیست. در عصر او، ابوبکر میرزا نواده تیمور، اردبیل و حوالی آن را غارت کرد و هیچ خبر و یا واکنشی یا موضعگیری از او در دست نیست (در مورد این حوادث نک: حافظ ابرو، ۲۲۶/۳؛ سمرقندی، ۲/دفت ۱، ص ۸۲-۸۳). یا اینکه وقتی قرایوسف در بازگشت از عراق به سال ۸۱۵ اردبیل و حوالی آن را غارت کرد (حافظ ابرو، ج ۳، ص ۴۸۵)، از این جنبش و نهضت ادعایی صفوی به زعامت خواجه علی یاد نشده است. بر خلاف آن، شواهدی محکم در دست است که اعضای از خاندان صفوی از غارت گرانی چون قرایوسف حمایت می کردند. حافظ ابرو از فردی بنام خواجه جمال الدین صفوی یاد می کند. او باید همان برادر خواجه علی باشد که ابن ابدال به نام او اشاره کرده است (ابن ابدال، ص ۴۰). این جمال الدین از طرفداران قرایوسف بود، چرا که وقتی محمد منصوری که از خاندان جاگیر لو های حاکم بر اردبیل علیه قرایوسف شورش کرد و بر شهر حاکم شد، جمال الدین مذکور را در قلعه فرج اردبیل زندانی کرد (حافظ ابرو، ۳/۵۰۶-۵۰۷؛ سمرقندی، ۲/دفت ۱/صص ۱۸۱-۱۸۲). این نشان از آن دارد که خواجه جمال الدین صفوی از طرفداران قرایوسف بود و این بر خلاف ادعای محققان امروزی است که از جنبش و نهضت و سابقه

مبارزاتی خاندان صفوی یاد کرده اند. نتیجه اینکه بر خلاف ادعاهای محققان معاصر، خواجه علی اهل سیاست و نهضت نبود و به آن علاقه ای نداشت و فارغ از آن در سایه بقعه و ثروت و مکتب فراوان زندگانی اشرافی - فتودالی خود را می گذراند.

ب: مذهب، افکار و مریدان خواجه علی

این محققان در راستای همان موارد مذکور برای اثبات ادعاهای خود در مورد مذهب خواجه علی نیز اظهارات کرده اند. از جمله سیوری می نویسد: «تحت رهبری خواجه علی تعالیم نیمه مخفی طریقت صفویه آشکارا ماهیت شیعی گرفت» (سیوری، همان، ص ۱۲). معلوم نیست که او بر چه اساسی از طریقت موسوم به صفویه آن هم نیمه مخفی یاد نموده که اکنون دچار تحول شده و ماهیتی شیعی یافته است. جالب آنکه رویمر نیز با دلیلی سطحی و ناموجه خواجه علی را شیعه قلمداد کرده است. او می نویسد: «شیخ خواجه علی را شاید بتوان به دلیل نامش شیعه دانست» (رویمر، همان، ص ۲۶۰). حال در این صورت باید صدرالدین را شیعه دانست. منابع صفوی مطلبی در باره مذهب خواجه علی ندارند. تنها مطلب مطرح به همان داستان خیالی جهانگشا باز می گردد. مؤلف جهانگشای خاقان ضمن بیان همان داستان ملاقات خواجه علی با تیمور و آزادی اسرای روم تأکید می کند که خواجه علی به این اسرا که قصد مراجعت داشتند به لفظ گهر بار فرمودند که: «آمد و شد را کم مکنید که خروج و رواج دهنده مذهب حق اثنی عشر نزدیک شده و شما را جان فشانی باید نمود» (جهانگشای خاقان، ص ۳۳). چنانچه دقت شود، حتی در این داستان افسانه ای صحبت از نهضت و طریقت صفوی نیست بلکه صحبت از مذهب شیعه اثنی عشری آن هم در آناتولی است. ابن ابدال زاهدی با تأکید بر همان افسانه ملاقاتهای مکرر خواجه علی بخصوص در دزفول و حضور خواجه علی در آن دیار از کفر و زندقه اهالی دزفول خبر می دهد که مقهور

کرامات خواجه علی شدند و به: «ولایت و خلافت و وصایت امام علی (ع) اعتراف کردند» (ابن ابدال زاهدی، ص ۴۶). پیداست در این میان شیعه شدن اهالی دزفول مراد است. گذشت از آن ابن ابدال مدعی است که خواجه علی گوشمالی یزیدیها را از تیمور خواستار شد (همان، ص ۴۷). بجز این دو مطالب، در منابع صفوی نیز چیزی بیان نشده است. اما پیداست که مطالب آنها به همان داستان جهانگشای خاقان باز می‌گردد که نادرستی آن واضح است. منابع صفوی در مجموع درباره وضعیت و موقعیت خواجه علی مطلبی جز همان داستانهای جعلی ندارند. تحقیقات جدید نیز بر پایه چنین ادعایی سامان یافته است. مثلاً شیخی با اتکا به جهانگشای خاقان و عالم آرای صفوی، اوزون حسن را مرید خواجه علی قلمداد کرده است (شیخی، ص ۳۸۰). در حالیکه اوزون حسن در حین مرگ خواجه علی (۸۳۲) شش سال داشته است.

بر عکس ادعای پاره ای از منابع صفوی و محققان معاصر ما، به احتمال قریب به یقین، خواجه علی سنی بود. حرکت او به سمت حجاز از مسیر شام و دمشق صورت گرفت و رحل اقامت نسبتاً طولانی او در دمشق و با زگشت از همان مسیر و در گذشتش در قدس شریف که منطقه و راهی کاملاً سنیانه بر خلاف منطقه و راه عراق، دلالت بر این مدعا دارد. اینکه مجیر الدین علیمی از یکی از نزدیکان خواجه علی به نام شیخ محمد الصائغ الصوفی الحنفی و یا خلیفه الاردبیلی یاد می‌نماید که شرح حال او را به بخش فقهای حنفی حواله داده است، از دلایل دیگر این مدعا تواند بود (ابن کربلایی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۲۵؛ مزاولی همان، ص ۱۷۹، توضیح شماره ۶۱). جالب اینکه همین فرد حنفی را متولی مقبره خواجه علی کردند (همانجاها).

از طرفی، از این شیوخ صفوی از جمله از خواجه علی یا مریدان ادعایی آنها تألیفی در دست نیست تا ماهیت افکار و اعتقاداتشان به دست آید. آنها اشخاص دانشمند و یا دارای تحصیلات عالی نبودند. از سوی دیگر، اینکه هیچ سند و مدرکی دال بر تفکر مصلحانه

اجتماعی، اقتصادی و مذهبی از آنها در دست نیست، بلکه تنها فئودال هایی بودند که در سایه خانقاه داری در صدد دنیا داری و حفظ املاک و ثروت خود بودند و گاهی هم فرصت را مغتنم شمرده و به انحاء گوناگون در صدد نزدیکی به حکام (البته حکام محلی و شهری) بودند تا شاید بتوانند از آنها زمین و ملکی تحت عناوین گوناگون اخذ نمایند. کما اینکه در همان داستان جعلی دیدار تیمور و خواجه علی موضوع واگذاری زمین هم مطرح است.

ابن ابدال زاهدی اشعار و غزلیاتی از خواجه علی نقل کرده است که بر فرض صحت، حاوی نکته و اندیشه ای در خور نیست. این مولف ادعا دارد که او را دیوان اشعاری بوده است (در مورد این اشعار نک: ابن ابدال زاهدی، صص ۵۰-۶۴). در ارزیابی اشعار او باید گفت که عمق و معنایی ندارند و در ضمن گویای تفکر عامیانه و سطح نازل دانش سراینده آن است. حداقل از نظر وزن و متانت شعری بسیار سبک می نماید. بهر حال منابع صفوی در حق خواجه علی چیزی بیش از این نتوانسته اند، فراهم سازند.

ناگفته نماند در یک دو منبع تألیفی عصر صفوی به صورت ابهام از افراد گمنامی که منسوب و یا مرید این خاندان در این مقطع بوده اند، یاد شده است که با دقت و بررسی، عدم صحت آنها محرز است. از جمله ابن کربلایی از درویشی بنام شاه حسین سر پلی (متوفای ۸۶۱ و یا ۸۸۲) یاد کرده است که به صفویان منسوب بود. او می نویسد: «دو سلسله بزرگ (منظور خاندان است نه طریقت) از مشایخ کبار با سلسله شاه حسین وصلت واقع شده یکی صفویه اردبیلیه و دیگری النجفیه که منسوبند به شیخ بزرگوار ابونصر النجفی» (بن کربلایی، ج ۱، ص ۵۲۱). او بدون اشاره به چگونگی انتساب او به صفویان در ادامه می نویسد: «(او) بشرف صحبت حضرت شیخ کمال خجندی مشرف گشته» (همان). اما حشری تبریز از نزدیکان عباس اول که اثر ابن کربلایی را تحت عنوان «روضه الاطهار» (تألیف ۱۰۱۱هـ) خلاصه نمود با تفصیل و اغراق فراوان از این حسین سر پلی یاد نمود. اما حداقل چرایی و کیفیت انتساب حسین سر پلی را به خاندان صفوی به دست می دهد که مادر

شخص مذکور، خواهرزاده صفی‌الدین اردبیلی بوده است (حشری تبریزی، ۱۳۷۱، صص ۵۹-۶۱). پس ایشان از خویشاوندان صفوی است که ابن کربلایی از «وصلت» او با صفویان یاد کرده است. با این حال جالب آنکه حشری تبریزی در فهرست مشایخ او از صفویان یاد نکرده است. از آنجاییکه این مشایخ صفوی فاقد مرید ویا پیروانی بوده اند، نویسندگان صفوی گاهی برای آنها مریدانی آفریده اند. از جمله همان حشری تبریزی مریدی بنام عاشق پاشا را به خواجه علی منسوب ویا به عبارت بهتری جعل کرده است (همان، ص ۱۵۹). او ترجمه احوال ابن کربلایی در خصوص شیخ شرف‌الدین یعقوب رومی (ظاهراً متوفای ۹۱۲) را در احوال پدر او یعنی عاشق پاشا نوشت. در حقیقت تراجم احوال پسر را به جای پدر نقل نمود و از این رهگذر مرید تراشی کرد (ابن کربلایی، ج ۲، صص ۶۹-۷۰؛ حشری تبریزی، ۱۵۹-۱۶۰). در این راستا حشری تبریزی چنین نوشت: «وقتی سلطان خواجه علی صفوی را در حین سیاحت گذار بر آن دیار می افتد با عاشق پاشا به یمن دم فیض بخش و نظر کیمیا اثرش وجود مس عاشق پاشا زرگشته و ترک امارت و عمارت نموده و خدمت پادشاه حقیقی را اختیار نمود و...» (حشری تبریزی، ص ۱۵۹). سپس همان مطالب ابن کربلایی که در احوال شیخ یعقوب رومی را در ترجمه حال عاشق پاشا نقل می کند. در حالیکه ابن کربلایی از خواجه علی و عاشق پاشا هیچ یادی نکرده است. این نیز یکی از جعلیات نویسندگان صفوی برای خلق مریدانی منسوب به این مشایخ است.

به هر حال، خواجه علی وارث ثروت و املاک فراوان صفی‌الدین و صدرالدین بود، این وجه از زندگی او در آن سفر زیارتی به مکه مکرمه تجلی خاص یافت که از خدم و حشم فراوان او یاد کرده‌اند. او در قدس درگذشت و و بر مقبره اش بارگاه بزرگی ساختند تا زیارتگاه شود و حتی متولی بنام محمد الصائغ حنفی معروف به خلیفه‌الاردبیلی را بر آن

منسوب کردند (ابن کربلایی، ج ۱، ص ۲۲۵؛ مزای، ص ۱۷۹، حواشی) که نشان از آن ثروت بیکران دارد.

۲- شیخ ابراهیم

خواجه علی، صاحب سه فرزند ذکور به نامهای جعفر، عبدالرحمان و ابراهیم بود (ابن ابدال زاهدی، ۵۰-۵۱). در این میان، از ابراهیم معروف به شیخ شاه بعنوان جانشین خواجه علی یاد شده است. هرچند شیوه انتخاب جانشین درون خاندان صفوی فاقد ترتیب، قاعده و قانون خاصی بود. اما گویا منظور از جانشینی درون خاندان صفوی همان تولیت بقعه، خانقاه و سرپرستی املاک و ثروت بر جای مانده از صفی الدین و صدرالدین بود. اینکه حصه و سهم سایر اعضا چگونه تعیین می شد، دانسته نیست.

امادر باره کیفیت جانشینی ابراهیم موارد و نکات مبهم کم نیست. از جمله اینکه او از بیماریهای مختلف رنج می برد (جهانگشای خاقان، ص ۳۴)، حال با این وجود چرا او به جانشینی بر گزیده شد؟ دیگر اینکه با وجود شیخ جعفر که معروفیت و قابلیت بیشتری داشت، چرا ابراهیم که گذشته از همه موارد، از نظر سن و سال از جعفر نیز کوچکتر بود، انتخاب گردید؟ همانگونه که قبلاً بیان شد، انتخاب جانشین در میان صفویان یک امر درون خانوادگی بود و صورت طریقتی نداشت. امینی هروی در خصوص نحوه جانشینی ابراهیم می نویسد: «در اثنای راه (حین بازگشت از حج) شیخ خواجه علی، پسر عالی گهر ورفیقان آن همایون سفر را وداع کرد زمام ناقه ارشاد را به حکم وصیت در کف هدایت شیخ صدرالدین ابراهیم نهاد» (امینی هروی، ص ۳۴). اما خواند میر این وصیت جانشینی را در دو موضع متفاوت آورده است. در وهله اول در حین عزیمت به حج یعنی در همان اردبیل «پسر پاکیزه گهر خویش را شیخ ابراهیم را بر مسند شریعت پروری مقیم گردانید» (خواند میر، ج ۴، ص ۴۲۴). خواجه علی عازم حج شد و اما ابراهیم که تحمل فراق پدر را

نداشت به دنبال او راهی گردید که در حین بازگشت از حج، خواجه علی در قدس شریف در گذشت. خواند میر در این موضع می نویسد: «در اثنای راه، شیخ خواجه علی مریض شد و سفر آخرت اختیار فرمود و منصب ولایت عهد را به شیخ ابراهیم تفویض کرد» (همان). خواند میر در توضیح این جانشینی ونحوه بیان آن دچار سر در گمی است و به واقع او نمی داند که چه بنویسد و آن را چگونه بیان کند. او در ابتدا می نویسد: «بر مسند شریعت پروری» قرار گرفت و در موضع دیگر از «منصب ولایت عهدی» یاد می کند. پیداست که در این میان مسأله تعریف شده ای وجود نداشته است تا خواند میر کلمه یا اصطلاح مناسب وصف حال بکار برد، لذا در دو موضع متفاوت دو کلمه و اصطلاح را با دوبر معنایی مختلف بکار گرفته است که حداقل نشان از آن دارد که طریقتی وجود نداشته است.

اینطور ادعا شده است که ابراهیم دچار درد فراق پدر شد و نتوانست آن را تحمل کند و به دنبال پدر راهی حج شد. این ادعا نمی توان منطقی باشد. شاید این قبل از هر چیز ناشی از اختلاف خانوادگی صفویان و بخصوص اختلاف شیخ جعفر و ابراهیم باشد. بی شک کهولت سن خواجه علی مسأله بود. از این رو، ابراهیم با بهانه ای به دنبال پدر افتاد تا شاید بتواند مستمسکی را برای آینده خود دست و پا کند، چرا که ظاهراً برادرش شیخ جعفر بر او برتری داشت. احتمالاً او به نحوی دنبال کسب و اخذ وصیتی بود تا بتواند بابرادر مقابله نماید. به هر حال سفر و حرکت ابراهیم در پی پدر باید با موارد مذکور و از جمله مسأله اختلاف خانوادگی صفوی ارتباط داشته باشد. به هر حال مطابق رسم و سنت صفوی، ابراهیم مشهور به شیخ شاه به مدت ۱۹ سال (۸۵۱-۸۳۲) پس از پدر زنده و جانشین وی بود. این ادعای منابع صفوی است.

مناسبات و موضعگیری شیخ ابراهیم

زندگانی شیخ ابراهیم مقارن با افول تیموریان بخصوص در ایران غربی و آذربایجان و ظهور و تثبیت حاکمیت های قراقوینلوها آق قوینلوها بود. بعبارت دیگرزندگانی ابراهیم مقارن با عصر تفرقه سیاسی و جابجایی قدرت در این مناطق است. اما به راستی در این عصر تفرقه و تنش و فقدان قدرت سهمگین چرا هیچ خبری از جنبش مخفی و مبارز صفوی نیست؟ آیا فرصتی بهتر و موقعیتی عالیتراز این فراهم می شد؟ در این عصر پر از آشوب، همچنان خبری از همان نهضت ادعایی صفوی نیست. اگر نهضتی بود باید در این موقعیت حساس و پر مسأله واکنشی از خود نشان می داد.

جالب است که در این مقطع نه تنها از خاندان صفوی خبری نیست بلکه کمترین اطلاعات در مورد صفویان به همین مقطع (ایام ابراهیم) باز می گردد تا جایکه داستاسرایی چون مولف عالم آرای صفوی با حذف ابراهیم، جنید را فرزند خواجه علی قلمداد کرده است (عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳، ص ۲۶). بعضی از منابع عربی نیز جنید را فرزند خواجه علی دانسته اند و ابراهیم را نادیده انگاشته اند (الطباخ الحلبي، محمد راغب بن محمود، ۱۹۸۸/۱۴۰۸، ج ۳، ص ۴۹). البته چیزی هم وجود نداشته است تا به بیان آید.

محققان امروز نیز که در مورد صفویان و نهضت آنها مصر هستند، در باره ابراهیم مطلب در خوری ندارند و برای توجیه قضیه آن را به ضعف شخصیت و بی لیاقتی ابراهیم مربوط دانسته اند (شیبی، ص ۳۷۹). واقع امر این است که نهضت و طریقتی به آن معنا با ایده های اصلاح گرانه و ضد جور و ظلم صفوی وجود نداشت تا از ابراهیم توقع اقدامی رود. اما مهمترین و اصلی ترین مسأله در این خاندان حفظ املاک، زمینها و ثروت فراوان بود. این فرزندان تحصیل ناکرده و شیخ و مراد نادیده پس از مدتی تحت لوای آن ثروت و بقعه ناخودآگاه (البته در بیان مورخان صفوی) به شیوخ صاحب کرامات مبدل شدند. حتی اگر آن کرامات ادعایی تقدیم تازیانه به خونخواری چون تیمور باشد. از زمان شیخ صفی الدین تاعصر جنید یک مورد مخالفت خاندان صفوی با حکومت های وقت وجود ندارد.

هرچه هست همراهی و همکاری و اخذ معافیت مالیاتی و یا نهایت تمنا و آرزوی بخشش زمین است. حتی تا این ایام هیچ تشکل و یا دسته ای و گروهی که به هواخواهی آنها در هر منطقه ای از جمله آناتولی باشد، وجود ندارد. اصولاً دلیلی هم بر آن نیست. بر این اساس در مجموع این خاندان در موطن خود مقبول نبودند و کسی به آنها اعتنایی نداشت (در مورد مناسبات شیوخ صفوی از جمله صدرالدین با مردم نک: سالاری شادی، ۱۳۸۸). منابع غیر صفوی و حتی صفوی نیز موردی از مخالفت خاندان صفوی با حکام و حکومتها ثبت نکرده داند. نتیجه اینکه صحبت از نهضت صفویه معنا و موضوعیتی ندارد.

بهرحال منابع صفوی در مورد ابراهیم مطلبی ندارند. گویا او دچار بیماری بود و یا اینکه حضور ناملموشش حتی در سطح خانواده صفوی، اینگونه توجیه شده است. این منابع با همان عبارات قالبی و کلیشه ای مانند «بر مسند نشسته و اصحاب خانقاه را مرشد راه گشته و سجاده تقوی را پس از پدرش برعهده گرفت» از او یاد کرده اند (امینی هروی، ۳۴-۳۶؛ خواندمیر، ۴/ ۴۲۴). منابع غیر صفوی به ندرت او را می شناسند. او منشاء خدمات یا تحولی حتی در درون خاندان صفوی نشد. از نظر علمی و تحصیلات نیز چندان مطرح نبوده و کتاب و یا نوشته و ایده ای از او در دست نیست و حتی بسان پدرش چند بیت شعر ناپخته هم ندارد. اینکه ابن کربلایی از تألیفی بی نام یاد می نماید که عبدالرحیم خلوتی به نام ابراهیم کرده است (ابن کربلایی، ج ۱، ص ۲۲۵). خالی از ابهام و تحریف نیست چرا که از فحوای آن نوشته بر می آید که آن نسب نامه صفویان بوده و هدف از آن اثبات سیادت صفویان است. او در ادامه می نویسد زیرا که سلطان خواجه علی تا اعتماد نکند بر نسب خود نمی نویسد. احتمال اینکه عبدالرحیم خلوتی خطاط، همان سیادت نامه منسوب به خواجه علی را نوشته و به ابراهیم تقدیم داشته است، وجود دارد. بهر حال این قسمت از نوشته ابن کربلایی تا حدی آشفته می نماید. مطالب ابن کربلایی بخاطر تألیف در عصر صفوی، در باره آنها خالی از تحریف نیست و نمی تواند بدون قرینه قابل قبول

باشد. مخصوصاً اینکه در اینجا همان موضوع مسأله دار سیادت صفویان مطرح است و آن نوشته هر چه باشد مرتبط با طرح سیادت خاندان صفوی است.

ابراهیم نیز مانند پدرش با اتکا به ثروت هنگفت و املاک بی حساب، فتودال وار زندگی پر تجملی داشته است. خواجه علی و ابراهیم بر خلاف ادعای محققان امروز افرادی محافظه کار و محتاط و شاید هم متعبد و کما فی السابق در صدد حفظ همان موقعیت اقتصادی بودند. ثروت و مکننت صفویان در عصر خواجه علی و ابراهیم بی حد و اندازه بود. این امکانات مالی به آنها موقعیتی می داد تا خدم و حشم فراوانی اعم از برزگر، کارگر و کشاورز را بکار گیرند که همان به شکل کلی و عمومی به مریدان تعبیر شده است. این به هیچ وجه به معنای نفوذ آنها نیست و حداقل بر اساس سابقه قضیه و آنچه در آتی رخ نمود، آنها در منطقه اردبیل چندان جایگاهی نداشتند، چرا که گسترش املاک و ثروت آنها در منطقه به ضرر اهالی بود. گذشته از همه موارد مذکور، خواجه علی و ابراهیم به ظاهر افرادی موقعیت سنج صد البته متظاهر بودند. اما زندگانی شاهانه و پر تجمل آنها خود جای بحث ندارد و در موارد لزوم اهل بذل و بخشش هم بودند. پاره ای از منابع صفوی بر این وجهه از زندگانی آنها تأکید ورزیده اند و آن را مهم دانسته اند، چرا که چیز دیگری در میان نبوده است تا به وصف آید. امینی هروی در مورد ابراهیم می نویسد: «خدا م حریم خلوت آباد شبانه ساکنان زوایای ملک همسری می نمودند. احسان بی امتنان گران مایه اش پیرایه جود و خیر خوان آسمان نشان بلند پایه اش مورد اطعام و حش و طیر، فیض اکرامش پادشاهانه و تخم انعامش شاهی و حاضران سفره عامش از مرغ تا به ماهی. خوان خلیل از زینت نقره آلات مطبخ بی عدیلش رتبت گرفتی و بهشت لازم التعدیل از عکس اوانی آفتاب تمثیلش زیب پذیرفتی» (امینی هروی، ص ۳۵). آیا مردی باین سفره و خوان خلیلی و این همه ظروف و اوانی و آن مطبخ اعیانی می تواند اهل جنبش و نهضت باشد و یا نهضت و جنبش راه اندازد. آیا این مرد راه طریقت است؟. مورخان صفوی با افتخار در کارنامه او بر همان ظروف

واوانی و همان زندگی شاهانه تأکید کرده اند. ولی قلی شاملو می نویسد: «اطواری پادشاهانه داشت، مطبخ معمورش از ظروف نقره مملو بود. چند سال به کامرانی گذرانید» (ولی قلی شاملو، ۱۳۶۲، چ ۱، ص ۳۰). این مورخان جز همان موارد نکته ای دال بر اهمیت او بیان نکرده اند و ذهنیت و تفکر صفویان از ابتدا تا ایام جنید با مقوله های سیاسی و نظامی آشنایی نداشت. مولف سلسله النسب حتی جز فهرست اولاد و اعقابش چیز خاصی در مورد ذکر نکرده است (ابن ابدال زاهدی، ۶۵). در واقع آنچه در این ایام حقیقت دارد، ثروت بی حساب آنها است که بخش اعظمی از اردبیل را در تملک خود داشتند. پطروشفسکی همین موضوع را مورد توجه قرار داده است که ابراهیم سومین جانشین صفی الدین صاحب وامیر فتودال اردبیل و حومه بود (پطروشفسکی، پیگولوسکایا، یاکوبسکی، ۱۳۵۴، ص ۴۷۱) البته بخشی از این مطلب پطروشفسکی قابل رد است. از جمله اینکه ابراهیم، امیر به معنای حاکم شهر و حومه اردبیل باشد، صحیح نیست. چراکه امارت و حکومت اردبیل و نواحی آن در دست امرای خاندان جاگیر لوها بود و از مدتها پیش از این تا تشکیل حکومت صفوی افرادی از آنها بر اردبیل و نواحی آن حاکمیت داشته اند. در این ایام، امیر بایزید بسطام و فرزندش امیر علی بیگ، امارات اردبیل، قزل آغاج و موغانات را بر عهده داشتند (ابوبکر طهرانی، ص ۵۲۱). اما شیبی در ارزیابی خود از ابراهیم بر اساس ذهنیت وجود جنبش و نهضت صفوی به شکل کلیشه ای و تکراری این چنین نوشته است: «پیداست که قدرت شاهرخ و منکوب شدن جنبشهای صوفیانه در زمان وی، و ناتوانی آشکار ابراهیم باز هم جنبش صفویان را تا فرصتی دیگر به تأخیر انداخت» (شیبی، ص ۳۷۹). شیبی که بر اساس ذهنیت خود وظایف و نقشهایی برای ابراهیم تعریف کرده است، اما چون آنها در این مقطع بر آورده نشده اند، توجیه گونه می نویسد که: «چنین می نماید که ابراهیم آن مایه نیروی شخصیت و هوش و دانش را نداشت که شایستگی تحمل بار سنگین چنان مسئولیت بزرگی داشته باشد» (شیبی، ص ۳۷۹). در حالیکه در چند سطر بالاتر که از او نقل شد تأخیر

حاصله را ناشی از قدرت شاهرخ دانست که جنبش ها را منکوب کرد (همان). مزای این بار با احتیاط صورت مسأله را کمی تغییر می دهد و می نویسد که در روزگار ابراهیم اتفاق مهمی رخ نداد و چنین می نماید که فعالیت طریقت اردبیل در حد بسیار پایین خود قرار داشت (مزای، ص ۱۳۰). اما سیوری همچنان بدون توجه به این واقعیات با تحلیلها ی سطحی، نادرست و کلیشه ای بر روند صعودی وار نهضت صفوی تأکید می کند و می نویسد: «آنچه آشکار است اینکه ابراهیم شبکه هواخواهانی را که فعالانه در گیر پیشبرد تبلیغات صفویه در آناتولی و دیگر نقاط بودند، حفظ و تقویت کرد (سیوری، ص ۱۴). بدین سان حتی نظر این محققان با هم در تضاد است. اما بهر حال معلوم نیست، این محققان این تحلیل ها و این مسئولیت های تعریف شده را از کجا آورده اند. تحلیلهای شیبی، سیوری، مزای، رویمر، هییتس و... بر مبنای تعریف وظایفی هدفمند با برنامه ریزی برای جنبشی که ماهیت مشخص و کارکرد خاصی دارد بیان شده است، اغلب مباحث آنها دارای چنین سمت و سویی است که بجد قابل تردید و انکار می باشد.

همانگونه که آمد خاندان صفوی هیچگاه با حاکمیتها مشکل و مسأله ای نداشتند و اغلب همراه و همگام آنها بودند. ابراهیم نیز همین رویه را در پیش گرفت. او ظاهراً با قراقوینلوها رابطه خوبی داشت. مینورسکی از حضور شیخی در لشکرکشی جهانشاه علیه گرجستان یاد کرده است (مینورسکی، ۱۳۷۰، ص ۱۶۶) که حدس زده همان باید ابراهیم باشد. از قبل به همراهی جمال الدین برادر خواجه علی با قرايوسف اشاره رفت.

نتیجه گیری

در عصر خواجه علی و ابراهیم (۸۵۱-۷۹۳) موارد زیادی از تفرقه و یاخلاء سیاسی و نظامی در منطقه وجود داشت و حاکمیتها دچار پراکندگی و تنش بودند که هر از چند گاهی یک مدعی قدرت ظهور می کرد. افول تیموریان، ظهور و سقوط آل جلاير، برآمدن

قراقوینلوها و... از این موارد است. جالب آن که در این عصر تفرقه و آشوب با وجود این همه فرصت طلایی برای نهضت ها، هیچ تحرک ویا اقدامی از سوی جنبش و نهضت ادعایی صفوی در میان نیست که این فرصت هارا مغتنم شمارند. آنچه مسلم است در این ایام صفویان در فکر نهضت و مواردی این چنین نبودند و سیاست آنها حفظ هرچه بیشتر املاک و ثروت بی حساب شان بود. هر نهضت و شورشی می توانست این موقعیت را به خطر اندازد. هر چند متأخرین و محققان معاصر از طریقت ویا نهضت صفویان یاد کردند اما واقع امر آنکه در سنت و قاموس خانوادگی صفوی چنین چیز وجود نداشت. بدین سان خواجه علی و ابراهیم بسان اجدادشان بیشتر در فکر زندگانی اشرافی - فئودالی خود بودند و منابع صفوی نیز بر همان معیشت شاهانه آنها تأکید ورزیده اند و برای آنها اقدام ویا فعالیتی سیاسی و نظامی بر نشمرده اند، جز یک و دو داستان جعلی که آن هم هیچ ادعایی را جز همراهی با حکومتها ثابت نمی کند. اما عکس مورخان و منابع صفوی، این محققان معاصرند که در راستای همان طریقت نهضت گونه صفوی تکالیف و وظایفی را برای بعضی از اعضای آنها تعریف و ادعا کرده اند که البته با قراین سازگار نیست.

منابع و مأخذ

- ۱- ابن ابدال زاهدی، ۱۳۴۳، سلسله النسب، برلین: چاپخانه ایران شهر.
- ۲- ابن کربلایی تبریزی، حسین، ۱۳۸۳، روضات الجنان و جنات الجنان، با مقدمه و تصحیح جعفر السلطان القرایی، تبریز: انتشارات ستوده.
- ۳- ابوبکر تهرانی، ۱۳۵۶، کتاب دیاربکریه، به تصحیح و اهتمام نجاتی لوغال، فروق سومر، تهران: انتشارات طهوری.
- ۴- اسکندر بیگ منشی، عالم آرای عباسی، ۱۳۷۷، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب.

- ۵- امینی هروی، امیر صدرالدین. ۱۳۸۳، فتوحات شاهی، تصحیح و توضیح دکتر محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۶- پطروشفسکی، پیگولوسکایا، یاکوبسکی، ۱۳۵۴، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، ترجمه کریم کشاورز. تهران: انتشارات پیام.
- ۷- جنابادی، میرزا بیگ، ۱۳۸۷، روضه الصفویه، بکوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات موقوفات افشار.
- ۸- جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴، مقدمه دکتر الله دتا مضطر. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۹- حافظ ابرو، عبدالله، ۱۳۸۰، زبده التواریخ، زبده التواریخ، با مقدمه و تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۰- حسینی استرآبادی، سیدحسن، ۱۳۶۶، از شیخ صفی تا شاه صفی (تاریخ سلطانی)، باهتمام احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی.
- ۱۱- حشری تبریزی، ملا محمد امین، ۱۳۷۱، روضه اطهار، به تصحیح و اهتمام عزیز دولت آبادی، تبریز: انتشارات ستوده.
- ۱۲- خواندمیرغیاث الدین، ۱۳۶۲، تاریخ حبیب السیر، زیر نظر دکتر ذبیر سیاقی، تهران: کتاب فروشی خیام.
- ۱۳- رویمر، هانس روبرت، ۱۳۸۵، ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذرآهنچی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۴- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۶، جستجو در تصوف ایران، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۵- سالاری شادی، علی، ۱۳۸۸، «احوال و مناسبات شیخ صدر الدین صفوی و نقد افسانه قاسم انوار»، پژوهشهای تاریخی (علمی-پژوهشی)، دانشگاه اصفهان، دوره جدید، شماره اول، بهار.
- ۱۶- سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق، ۱۳۷۲، مطلع سعدین و مجمع بحرین، باهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه.

- ۱۷- سیوری، راجر، ۱۳۶۳، ایران عصر صفوی، ترجمه احمد صبا، تهران: کتاب تهران.
- ۱۸- شیبی، کامل مصطفی، ۱۳۷۴، تشیع و تصوف، ترجمه علی رضا قراگوزلو، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۹- شامی، نظام الدین، ۱۳۶۳، ظفرنامه، بکوشش پناهی سمنانی، بی جا: انتشارات بامداد.
- ۲۰- شاملو، ولی قلی، قصص الخاقانی، ۱۳۷۱، به تصحیح حسن سادات ناصری. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۱- الطباخ الحلبي، محمد راغب بن محمود، ۱۴۰۸ ه. ق ، اعلام النبلاء بتاريخ حلب الشهباء، حلب: منشورات دارالقلم العربی.
- ۲۲- عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳، (نویسنده ناشناس)، بکوشش یدالله شکری، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۲۳- غفاری قزوینی، احمد، ۱۳۴۳، تاریخ جهان آرا، با مقدمه حسن نراقی، تهران: کتابفروشی حافظ.
- ۲۴- کسروی، سید احمد، ۱۳۰۶، « بازهم صفویه»، مجله آینده، سال دوم بهمن، شماره ۱۱، ج ۲، صص ۸۰۱-۸۱۰.
- ۲۵- مزاوای، میشل، ۱۳۶۸، پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- ۲۶- میرجعفری، حسین، ۱۳۶۹، تاریخ تیموریان و ترکمانان، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.
- ۲۷- مینورسکی، ولادیمیر، ۱۳۷۰، ایران در قرن ۱۵ میلادی، یادنامه میرزا جعفر سلطان القرایی، تبریز: دانشگاه تبریز.
- ۲۸- هینتس، والتر، ۱۳۶۲، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۲۹- یوسفی جمالی، ۱۳۷۲، محمد کریم، تشکیل حکومت صفوی، اصفهان، انتشارات امیرکبیر.